

کتاب

برشی از کتاب «صبح روز نهم»

روایت زندگی سردار شهید علیرضا نوری

آخرین صبحانه دسته‌جمعی با طعم عکس یادگاری

سردار شهید علیرضا نوری جانشین لشکر ۲۷ محمد رسول‌الله(ص) و یکی از شهدای مشهور و البته بسیار محبوب دفاع مقدس است. این شهید بزرگوار دارای روحیات معنوی بسیار والایی بود و از خاطرات و زندگی او تاکنون تألیفات متعددی صورت گرفته است. کتاب «صبح روز نهم» به تألیف گلعلی بابایی، کتابی در خصوص زندگی شهیدنوری از تولد تا زمان شهادتش است. این کتاب را انتشارات ۲۷ بحث منتشر کرده است. با مروری کوتاه به زندگی شهید علیرضا نوری، برشی از کتاب صبح روز نهم را با هم می‌خوانیم.

■ محله سروار ساری

علیرضا نوری در مهر ماه سال ۱۳۳۱ در محله سروار در شهرستان ساری متولد شد. پنجمین فرزند خانواده بود. هنگام تولد، پدرش، حاج عسکر به حج مشرف شده بود و پدر بزرگش اذان و اقامه در گوش او قرائت کرد. در سه سالگی به کودکستان رفت و از همان کودکی با پدرش به مسجد می‌رفت و با تقلید از پدرش نماز می‌خواند. بسیار پر جنب و جوش بود و با همه بچه‌های محله از تباط برقرار می‌کرد و به کارهای دسته جمعی علاقه‌مند بود.



شهید علیرضا نوری

■ از راه‌آهن تا سپاه

شهید نوری در سال ۱۳۵۴ با شرکت در کنکور در دانشکده پلی تکنیک در رشته مهندسی راه و ساختمان پذیرفته شد. پس از مدتی به استخدام راه‌آهن در آمد.او در راه‌آهن تا ریاست کل راه‌آهن کشور نیز رفت، اما این سمت را نیزیرفت و با پاره کردن حکم ریاستش تصمیم گرفت در جبهه بماند و این ماندن به شهادتش ختم شد. علیرضا نوری از طرف راه آهن به سپاه مأمور شده بود و بارها و بارها به جبهه‌های جنگ اعزام شد و حتی یکی از دست‌هایش بر اثر مجروحیت‌های جنگی جدا شد و تصاویر بر جرای مانده از

د

همسر شهید روایت می‌کند: بچه‌ها را از خواب بلند کردم. وحید را فرستادم در منزل همسایه تا دوربین عکاسی آنها را قرض بگیرد. وحید آمد و دوربین را آورد. صبحانه را با خنده و شوخی و نشاط، دور هم خوردیم. کلی عکس یادگاری گرفتیم. بچه‌ها را یکی یکی در آغوش گرفت و بوسید. باز هم یکی یکی در آغوش گرفت و بوسید. ...باز هم به من سفارش‌هایی کرد...

جدول

	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵
۱															
۲															
۳															
۴															
۵															
۶															
۷															
۸															
۹															
۱۰															
۱۱															
۱۲															
۱۳															
۱۴															
۱۵															



ارتباط با ما ۰۹۰۰۲۲۰۸۸۵

گفت‌وگوی «جوان» با برادر سردار شهید سیدمهدی موسوی سر تیم حفاظت آیت‌الله رئیسی

آخرین نماز راپشت سر برادری خواندم که دیگر متعلق به این دنیانبود!



شهید موسوی در دیدار با مقام معظم رهبری

آقا مهدی هنگام شهادت چند سال داشتند؟

ما در خانواده پنج پسر و سه خواهر هستیم. سید مهدی متولد ۱۵ شهریور ۱۳۵۷، فرزند سوم خانواده و پسر بزرگ خانواده بود. ایشان سه سال و سه ماه از من بزرگ‌تر بود و خیلی رابطه صمیمانه‌ای با هم داشتیم. سیدمهدی بزرگ و مرشد ما و چراغ مسیرمان بود. ان‌شاءالله از این به بعد هم دستگیر ما باشد و در آن دنیا ما را شفاعت کند.

پدر تان چه شغلی داشتند؟

پدرم راننده رسمی شهرداری بود. زمانی که کرباسچی شهرداری وقت، حکم بازخرید نیروهای رسمی را داد، او را هم بازخرید کردند و ایشان به صورت نیروی قراردادی در شهرداری ماند تا سابقه بیمه‌اش پر و بعد هم بازنشسته شد. تا زمانی که یادم می‌آید پدرم همیشه سرکار بود. قبل از اینکه از خواب بیدار شوم پدرمان سرکار رفته بود و پاسی از شب هم چشمان را می‌بستم و می‌خوابیدم پدرمان هنوز به منزل نيامده بود. در این اواخر خیلی کم پیش می‌آمد قبل از اینکه ما بخوابیم موفق شویم او را ببینیم.

چطور شد آقا مهدی جذب سپاه شدند؟

آقا سید متولد شهری و خیابان دولت آباد بود. رفت و آمد ما بیشتر در مسجد سیدالشهدا(ع)، مسجد چهارده معصوم(ع) و مسجد امام حسن مجتبی(ع) بود. در این مساجد سیدمهدی به عنوان یک بسیجی فرد شناخته شده‌ای بود. همه اعضای خانواده ما چه دختر و چه پسر همه با روحیه بسیجی در مساجد رشد کردند. زمانی که در خیابان شهید مرادی زندگی می‌کردیم، پشت به پشت منزل ما مسجد سیدالشهدا(ع) بود و چند سال بعد هم که جابه‌جا شدیم باز هم منزلمان در ضلع جنوبی کوچه شهید مرادی در خیابان دولت آباد کنار مسجد چهارده معصوم (ع) قرار داشت. معمولاً بیشتر اوقات آقا سیدمهدی در مسجد به سری‌برد و زمانی که خدمت سربازی رفت و برگشت تا جذب سپاه بشود، مدتی زمان برد. ایشان در سپاه از همان اول در بخش قضایی بود و بعد در سپاه حفاظت مشغول شد. نهایتاً هم در حفاظت مصحیت‌ها ورود کرد. مدتی با آقای سید شمس‌الدین حسینی وزیر اقتصاد و دارایی همراه بود. بعد در بخش جانشین فرمانده حفاظت مشغول شد تا اینکه سه، چهار سالی حفاظت سردار جعفری را بر عهده داشت. وقتی آیت‌الله رئیسی می‌خواستند از تولیت آستان قدس رضوی به قوه قضائیه برگردند، با توجه به روحیه مردمی و لطافتی که از آقا سید مهدی شنیده بودند، ایشان را از سردار جعفری مطالبه کردند که آقا سید مهدی گفته بود اگر دستور است چشم، ولی اگر اختیاری هست ترجیح می‌دهم کنار شما بمانم که سردار جعفری گفتند دستور است و از آن روز سید مهدی در خدمت آقای رئیسی ماند. از زمانی که ایشان ریاست قوه قضائیه را داشتند تا زمانی که رئیس‌جمهور بودند سید مهدی همیشه همه جا همراه ایشان بود.

حتی آسمانی شدنشان هم در کنار یک‌دیگر اتفاق افتاد. **دواج آقا سید مهدی چطور اتفاق افتاد؟**

آقای حجت‌انیا تمام جماعت مسجد محله که شب‌ها نماز به جماعت ایشان خوانده می‌شد، روزها نمازینده‌ی لقیه در مجلس بودند. آقا

سیدمهدی ارادت خاصی به ایشان داشت. وقتی آقا سید دنبال کارهای جذب در سپاه بود، یک روز برای نماز ظهر مسجد رفت تا حاج آقا را هم ببیند. حاج آقا برگشتند به آقا سید مهدی گفتند «المؤمن اذا وعد وفی» شما قول داده بودید اگر کارتان درست شد از دواج می‌کنید که آقا سید مهدی گفته بود چشم حاج آقا اگر کیس مناسب باشد حتماً اقدام می‌کنم. حاج آقا به آقای طاهری که از پرسنل سپاه مجلس بودند می‌گویند یکی از دختران‌تان را به آقا سید بدهید که ایشان هم می‌گویند تشریف بیاورند. حتی صیغه محرمیت بین آقا سید مهدی و دختر آقای طاهری را خود آقای حجت‌نیا می‌خوانند. بعدها آقای طاهری، پدر خانم برادرم تعریف می‌کرد همسر ایشان ۴۰ وعده نذر در مزار شهدای محلاتی داشت و از شهدای آنجا خواسته بود داماد خوب نصیب‌شان شود. در نذر چهل‌با سیدمهدی آشنای می‌شود. ابتدا آقا سید مهدی با دختر آقای طاهری صحبت اولیه می‌کند نهایتاً این آشنایی منجر به ازدواجشان می‌شود.

شهید موسوی چند فرزند دارند؟

حاصل ازدواجشان چهار دختر است که دختر

ارشد شهید در ترم چهارم پزشکی تحصیل می‌کند و دختر دومی سال دوازدهم و دو دختر دیگرشان یکی دوم ابتدایی و آخری چهار ساله هستند. آقا سید مهدی همیشه سرکار بودند و تربیت بچه‌ها به دوش مادر بود و ان‌شاءالله با داعی شهید همگی عاقبت بخیر شوند.

یک عکس خانوادگی از شما دیدم، مربوط به چه زمانی می‌شود؟

برادرم زیاد دنبال انداختن عکس نبود و همیشه عکس گریز بود. آخرین باری که همه کنار هم جمع شده بودیم در یکی از روزهای ماه مبارک رمضان بود که در منزل سید افطاری دعوت بودیم. بعد از افطاری آقا سید مهدی عجله داشت باید جایی می‌رفت که حاج خانمش گفت با بچه‌ها صحبت کردیم که همگی با هم برویم سر مزار شهدای محلاتی مینی سیتی، کنارش هم پارکی است واز فضای آن پارک استفاده کنیم.اواخر اسفند ماه و هوا خیلی سرد بود. ما ذغال آوردیم که آتش روشن کنیم و پیادم است ذغال‌ها با سید مهدی همه را دور آتش جمع کرد و به



سید مجتبی موسوی خاطرات برادر شهیدش سید مهدی موسوی را روایت می‌کند

د

صبح روز شهادتش با سید مهدی تماس گرفتم که گفت نقطه‌مزری رفته‌اند و امکان صحبت ندارند. بعد از تباط ایجاد شد و سیدمهدی توانست تماس بگیرد. فرصتی شد تا با ایشان صحبت کنم. شهید گفت: «اگر خدا بخواهد ان‌شاءالله تا شب از مأموریت بر می‌گردم.» رفتن ایشان همانا و آخرین دیدن ما همانا و دیدار بعدی ما با برادرم به روز قیامت موکول شد

که داشتند متوجه شدم فردا مأموریت دارد. اذان شب را گفتند نماز را به اتفاق شهید پشت سر ایشان خواندیم. آخرین نماز را پشت سر برادری خواندم که دیگر سال این دنیا نبود! بعد صدای ماشین پدرم آمد. سیدمهدی ماشین اداره دستش بود و داخل پارکینگ گذاشته بود. بیرون آورد و ماشین پدر را به پارکینگ برد. آنجا هم‌دیگر را دیدند و بغل و خداحافظی کردند، اما دوباره آقا سید مهدی داخل منزل رفت و با مادر و مجدداً با پدر خداحافظی کرد. تا مسیر خیابان شهادت پشت سر هم با سید مهدی در مسیر بودیم و بعد مسیرمان جدا شد. صبح فردا با سید مهدی تماس گرفتم که گفتند نقطه‌مزری رفته‌اند و امکان صحبت ندارند. بعد از تباط ایجاد شد و سید مهدی توانست تماس بگیرد. فرصتی شد تا با او صحبت کنم. شهید گفت: «اگر خدا بخواهد ان‌شاءالله تا شب از مأموریت بر می‌گردم.» رفتن ایشان همانا و دیدن ما همانا و دیدار بعدی ما با برادرم به روز قیامت موکول شد.

به نظر شما کدام صفت شهید موسوی به دیگر شفاقت‌از حجت‌داشت؟

اخلاق خوب بسیار داشت. در یکی از سفرهای استانی، آقا سید مهدی مجروح می‌شود و چند جای پایش می‌شکند. دکترها شش ماه به او استلاچی و استراحت مطلق می‌دهند اما کل دوران عمل و استراحت آقا سیدمهدی به یک هفته نرسید و کمتر از ۱۰ روز سرکار برگشت. مداح حاج محمود کریمی تعریف می‌کردند به مناسبت مراسم شهید ش‌ا‌الله تا پشت‌جمهور برای مداحی رفته بودم. دیدم آقا سید دارد با واکر راه می‌رود تا حاج آقا رئیسی را می‌بیند که دارد می‌آید ایشان واکرش را پشت شمشادها پرتاب می‌کند. حاج محمود به آقا سید مهدی می‌گوید این چه کاری است که انجام دادید؟ حاج آقا که می‌داند شما چه جراحتی دارید؟ چرا واکتر را پرتاب کردی؟ آقا سید مهدی در جواب می‌گوید: «خود حاج آقا رئیسی به اندازه کافی دغدغه‌دار، نمی‌خواهم مرادر این حالت ببیند و ناراحت شود». تشییع پیکرهای شهدای خدمت خیلی باشکوه انجام شد. فکر می‌کنم این سومین مرتبه در داخل ایران بود که بعد از رحلت امام خمینی (ره) و شهادت سردار سلیمانی همچون تشییع باشکوهی در خصوص این شهدای خدمت از سوی مردم انجام شد. مردم همیشه قدردان سبوی شهدای خدمت بودند و محله ما (دولت آباد) تا حالا چنین جمعیتی برای تشییع شهدای خدمت ندیده بود. همه جور تیپ مردمی در این مراسم شرکت داشتند و در عم از دست دادن رئیس‌جمهور و همراهانشان داغدار بودند و عزاداری می‌کردند.

			۸	۹			۷	۴
			۱					
			۶			۳		
۴			۲	۲	۳	۷		
						۲	۸	
۲			۵	۴				
	۶		۲			۹		
	۱		۹			۵		
	۳		۸			۴		

جدول سودوکو

ارقام تا ۹ را طوری قرار دهید که

در هر ردیف، ستون و مربع‌های

کوچک سه‌در سه فقط یک‌بار

به‌کار روند.

جدول کلمات متقاطع

■ پاسخ جدول شماره ۲۳۰۱

۵	۷	۱	۶	۸	۱	۷	۵
۸	۱	۶	۷	۶	۶	۶	۷
۷	۶	۶	۷	۷	۱	۶	۸
۶	۷	۸	۷	۶	۶	۱	۶
۶	۷	۸	۶	۱	۶	۶	۷
۶	۷	۸	۶	۱	۶	۶	۷
۶	۷	۸	۶	۱	۶	۶	۷
۶	۷	۸	۶	۱	۶	۶	۷
۶	۷	۸	۶	۱	۶	۶	۷
۶	۷	۸	۶	۱	۶	۶	۷
۶	۷	۸	۶	۱	۶	۶	۷
۶	۷	۸	۶	۱	۶	۶	۷
۶	۷	۸	۶	۱	۶	۶	۷
۶	۷	۸	۶	۱	۶	۶	۷
۶	۷	۸	۶	۱	۶	۶	۷
۶	۷	۸	۶	۱	۶	۶	۷

۱۵	۱۴	۱۳	۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵
۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶
۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷
۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸
۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹
۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰
۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱
۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲
۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳
۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴
۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵
۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶
۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶	۲۷
۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶	۲۷	۲۸
۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹